

به نام خدا

کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان

کلیدهای مقابله با

لجبازی

در کودکان و نوجوانان

منبعی ضروری برای مدیریت موثر لجبازی

و تشویق فرزندان به همکاری

تی. دنیل

مترجم: وحید توکل صدیقی

پیشگفتار: دکتر عبدالعظیم کریمی

www.saberinbooks.ir

Daniel, T

سرشناسه : دنیل، تی
عنوان و نام پدیدآور : کلیدهای مقابله با لجبازی در کودکان و نوجوانان: منبمی ضروری برای مدیریت مؤثر
لجبازی و تشویق فرزندان به همکاری / تی دنیل؛ مترجم وحید توکل صدیقی.
تهران، صابرین، ۱۴۰۳.
مشخصات نشر : ۷۷ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س. م.
مشخصات ظاهری : شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۶۵-۸۹-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیبا.

یادداشت : Strategies for parenting a stubborn child: an essential resource for effectively managing stubbornness and encouraging cooperation in children, 2023
عنوان اصلی :

یادداشت : بالای عنوان: کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان.
عنوان دیگر : کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان.
عنوان دیگر : منبمی ضروری برای مدیریت مؤثر لجبازی و تشویق فرزندان به همکاری.
موضوع : Obstinacy
موضوع : اختلالات رفتاری در کودکان
موضوع : Behavior disorders in children
موضوع : نافرمانی و مقابله جویی در کودکان
موضوع : Oppositional defiant disorder in children
موضوع : کودکان — روان شناسی
موضوع : Child psychology
شناسه افزوده : توکل صدیقی، وحید، ۱۳۶۷ — مترجم.
رده بندی کنگره : BF۷۲۳
رده بندی دیویی : ۱۵۵/۴
شماره کتابشناسی ملی : ۹۹۰۵۵۷۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا



کتابهای دانه

مؤسسه انتشارات صابرین ۸۸۹۶۸۸۹۰

کلیدهای مقابله با لجبازی در کودکان و نوجوانان

تی. دنیل

و حید توکل صدیقی	مترجم
دکتر عبدالعظیم کریمی	پیشگفتار
محمدعلی معصومی	ویراستار
فاطمه بابایی	حروفچینی و صفحه آرایی
بایک کتیری	اجرای طرح جلد
۱۴۰۴	چاپ اول
۲۰۰۰	تعداد
باران	لینوگرافی
اکسیر	چاپ جلد
پژمان	چاپ متن و صحافی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۶۵-۸۹-۶

حقوق ناشر محفوظ است.

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۵		سخن ناشر
۷		پیشگفتار (دکتر عبدالعظیم کریمی)
۳۱		مقدمه
۳۴		فصل ۱. درک علل ریشه‌ای لجبازی
۳۴		خلق و خو
۳۶		سن و مرحله رشدی
۳۸		عوامل خارجی
۴۲		فصل ۲. تعیین انتظارات و حدود مرزهای شفاف
۴۴		استفاده از زبان مثبت
۴۶		تعیین قوانین مشخص
۴۸		استفاده از پیامدهای منطقی
۵۳		فصل ۳. استفاده از تقویت مثبت برای تشویق به همکاری
۵۵		استفاده از جایزه‌ها
۵۷		استفاده از تحسین
۶۰		ایجاد تعادل در تقویت مثبت با استفاده از پیامدها
۶۲		فصل ۴. برخورد با سرپیچی و ناسازگاری
۶۴		تعیین حدود
۶۵		برخی استراتژی‌ها برای تعیین حدود مؤثر

۶۶	تعیین پیامدها.....
۶۷	برخی استراتژی‌ها برای تعیین پیامدهای مؤثر.....
۶۸	آرام ماندن و کنترل امور را در دست داشتن
	برخی استراتژی‌ها برای آرام ماندن و کنترل امور را در دست داشتن به‌عنوان
۶۹	یک والد.....
۷۲	فصل ۵. حمایت از رشد فرزند و ایجاد رابطه‌ای مثبت.....
۷۲	برخی استراتژی‌ها برای حمایت از رشد فرزندان و ساختن رابطه‌ای مثبت .
۷۵	فصل ۶. چگونه از رشد کلی فرزندان حمایت کنید و رابطه‌ای مثبت بسازید.....
۷۵	صرف مدت زمانی مفید با یکدیگر.....
۷۵	نشان دادن همدلی و درک.....
۷۶	ایجاد محیطی امن و حمایتی.....
۷۷	جمع‌بندی.....

سخن ناشر

خواننده محترم، کتابی که پیش روی دارید، یک جلد از کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان است.

کتاب‌های این مجموعه، با وجود ارتباط موضوعی، هرکدام از نظر مطلب، مستقل هستند. آمادگی برای زایمان، روش‌های مناسب و صحیح شیردادن، تولد فرزند دوم، نقش پدر در تربیت کودک، پرورش کودک تیزهوش، آموختن به کودکان درباره خدا، سلامت جنسی در کودکان و نوجوانان، پرورش فرزندان امیدوار و موفق، کلیدهای رفتار با نوجوانان و نیز مطالب متنوع و جالب دیگری که به روش‌ها و مشکلات تربیتی کودکان و نوجوانان تا سنین بلوغ می‌پردازد، موضوع کتاب‌های این مجموعه را تشکیل می‌دهند.

روش نویسندگان این کتاب‌ها، آموزش شیوه‌های عملی به والدین است. در نتیجه، هر کتاب از فصل‌های متعددی تشکیل شده است که هر فصل به توضیح یک روش کلیدی می‌پردازد. مجموعه کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان، علاوه بر پشتوانه علمی و معتبر خود، از زبانی ساده برای توضیح مطالب و انتقال آن‌ها به خواننده استفاده کرده است که برای عموم مادران و پدران جوان قابل استفاده خواهد بود.

پیشگفتار

واقعیت انکارناپذیر در تربیت فرزندان، در جهان امروز - که با شکاف‌های بین‌نسلی و غلبه‌یافتگی فضای مجازی رنگ گرفته - این است که هر قدر پیشرفت علوم تربیتی و روان‌شناسی سرعت بیشتری به خود می‌گیرد، به همان میزان و شاید چندین برابر به مشکلات روانی و تربیتی نسل جدید افزوده می‌شود، تا آنجا که امروزه والدین برای تربیت فرزندان و چگونگی حل مشکلات رفتاری آن‌ها با چالش‌های مهیب و بعضاً حل‌ناشدنی مواجه هستند. از میان انواع مشکلات رفتاری کودکان و نوجوانان، رفتار لجوجانه یا تضادورزانه، از رایج‌ترین آن‌هاست که بسیاری از والدین را کلافه و سردرگم کرده است.

معمولاً شناخت والدین از نسل جدید پیش از آنکه محصول داوری‌های واقع‌بینانه باشد، محصول پیش‌داوری‌های خودمدارانه آن‌هاست و این شکاف ادراکی زمینه اختلال در روابط بین والد و فرزند را فراهم می‌سازد.

شواهد نشان می‌دهد که در دهه سوم هزاره سوم، نسل جدید که به نسل زد معروف است، در جهان در حال نشان دادن تغییرات بنیادین و اساسی نسبت به نسل‌های قبل از خود است. نسل جدید متأثر از ابزارهای پنهان و آشکاری است که تمامیت ارزش‌ها و هرآنچه را در ساحت سنت ریشه دارد، نشانه گرفته است.

یکی از بارزترین این تفاوت‌ها، گسست واقعیت و مجاز و مجازی شدن زندگی و سبک زیستن نسل جدید است. این گسست نسلی تا جایی پیش رفته است که جوانان از یک سو ساکنان فضای مجازی شده و اولیا و مربیان از سوی دیگر، مهاجران ناخواسته این محیط شده‌اند. لذا والدین نمی‌توانند با شیوه‌های دیروز، فرزندان امروز را برای فردا تربیت کنند. یکی از عوارض این شکاف و گسست در روابط بین والد و فرزند، تولید رفتارهای آزاردهنده ناشی از عدم درک متقابل و ایجاد سوء تفاهم و بدبینی نسبت به یکدیگر است که منجر به واکنش‌های مقابله‌ای نظیر لجبازی و رفتار تضادورزانه فرزندان با والدین می‌شود.

بررسی عوامل لجبازی در کودکان و نوجوانان نشان می‌دهد که رفتار نامطلوب فرزند دو اغلب موارد متأثر از رفتار اختلالی والدین است و تا زمانی که برخورد آسیب‌زای والدین به مثابه یک کنش، اصلاح نشود، رفتار اختلالی فرزند به مثابه یک واکنش، تغییر نمی‌کند.

کودکان کم‌سن و سال در واکنش به برخورد تبعیض‌آمیز والدین بسیار حساس هستند و گاهی به دلیل اینکه والدین، ناخودآگاه توجه بیشتری به فرزند دیگر خود دارند، کودکان را به واکنش انتقام‌جویانه از طریق لجبازی و رفتار مقابله‌ای سوق می‌دهند و آن‌ها با واکنش‌هایی مانند قهر کردن، عصبانیت و خشم شدید این حس کمبود عاطفی را به شکل نمادین بروز می‌دهند.

تبعیض گذاشتن والدین بین فرزندان، بسیار آسیب‌زا و ویران‌کننده است. ریشه بسیاری از مشکلات رفتاری کودکان در سنین خردسالی، به‌ویژه زمانی که فرزند جدیدی به دنیا می‌آید، ناشی از چرخش تمرکز و توجه والدین از فرزندان قبلی به فرزند نوزاد است، از این رو لجبازی کودک بیشتر در فرزندان اول دیده می‌شود و اینکه برخی از والدین می‌خواهند فرزندان را کنترل کنند، موجب بروز لجبازی در کودک می‌شود. این مسئله موجب بدبینی فرزندان به مادر و پدر می‌شود و پیامد

آن ممکن است به لجبازی، انزوا، جویدن ناخن، کم‌اشتهایی و پرخاشگری بینجامد. برای مثال، ممکن است ناخودآگاه و به دلایل پنهان و آشکار، یکی از فرزندان خود را بیشتر از دیگری دوست بداریم، یا بیشتر به او توجه کنیم و در مقابل، نسبت به فرزندان دیگر بی‌تفاوت باشیم و یا کمتر توجه کنیم. این نوع برخورد به شکل پنهان و ناخودآگاه تأثیر بسیار منفی بر شخصیت کودک می‌گذارد.

کودکان لجباز نیاز شدیدی به توجه و شنیده شدن دارند و اگر حس نیاز به توجه ارضا نشود، واکنش آن‌ها از طریق لجبازی و نافرمانی نمایان می‌شود و یا از انجام کارهای محوله خودداری می‌کنند.

از ویژگی‌های کودکان لجباز این است که بسیار خودمحور، پرتوقع، زودرنج و عصبی هستند و زود از کوره درمی‌روند. آن‌ها غالباً با عصبانیت و خشمگینانه در برابر والدین مقاومت می‌کنند و رفتار مقابله‌ای از خود نشان می‌دهند. ریشه بسیاری از این رفتارهای نابهنجار، در اغلب موارد، ناشی از الگوهای رفتاری نامناسب والدین در رابطه با فرزندان است. به تعبیر کارل گوستاو یونگ^۱ اگر در وجود فرزندان چیزی است که آرزو دارید تغییر کند، نخست بنگرید که آیا آن چیز همانی نیست که باید در خود تغییر دهید! و باید بدانیم که پشت هر کودک لجباز، پدر یا مادری است که قادر به درک جهان کودک و ایجاد همدلی با او نیست.

رفتار نابهنجار فرزند واکنشی است به کنش‌های مشکل‌زای والدین. لذا برای تغییر رفتار فرزندان باید خود را تغییر دهیم؛ برای ایجاد آرامش و تعادل در روح و روان فرزندان باید روح و روان خود را آرام کنیم؛ برای ایجاد اعتمادبه‌نفس باید خودمان اعتمادبه‌نفس داشته باشیم؛ هر آنچه را برای فرزندانمان آرزو داریم، باید در خود محقق کنیم. یگانه طریق عشق‌ورزی پدر به فرزند خویش، عشق به مادر است. حس امنیت روانی

1. Carl Gustav Jung

کودک رابطه مستقیمی دارد با حس ایمنی و اعتمادی که پدر برای مادر ایجاد می‌کند.

برای شناخت بهتر فرزندان و انتخاب روش تربیتی مناسب، قبل از هر چیز باید با مراحل رشد روانی فرزندان آشنا شویم. این شناخت کمک می‌کند تا والدین راهکارهای مبتنی بر ویژگی‌های سنی کودک را در نظر داشته باشند، با این توضیح که شیوه برخورد با دوران کودکی نسبت به دوران نوجوانی متفاوت است. کودکان معمولاً تابع فرامین والدین هستند، اما نوجوانان نه تنها به اطاعت کورکورانه از والدین تن نمی‌دهند بلکه تمایز یافتگی و استقلال طلبی خود را در تضادورزی با والدین می‌دانند، به همین سبب والدین باید با درک دنیای نوجوانی به جای مقابله با او شیوه‌های متناسب با سن او را برگیرند تا از طریق گفت‌وگو و همدلی، در عین تفاوت در دیدگاه‌های یکدیگر، به تفاهم برسند. هریک از فرزندان ما به میزانی که مستقل باز می‌آیند با دیگران متفاوت می‌شوند.

هر فردی باید معمار شخصیت و زیست‌جهان خود باشد. والدین باید تسهیل‌کننده سیر صعودی فرزند به سوی کمالی باشند که در خلقتش مقدر شده است. شناخت این مقدرات هنری مدبرانه است.

والدینی که با خودخواهی و خودمحوری این تفاوت را نادیده می‌گیرند و می‌خواهند یک الگو و سبک زندگی را بر فرزندان خود تحمیل کنند، ناخواسته زمینه مقابله و مخاصمه بین خود و فرزندشان را فراهم می‌آورند.

گفت‌وگوی والد و فرزند نوجوان باید بر اساس خوش‌بینی و اعتماد و درک متقابل در شرایط آزاد و برابر صورت گیرد. یعنی شنیدن و گفتن بر اساس ادب، مدارا، عقلانیت و حوصله. لازمه گفت‌وگو بالا بردن توان ارتباطی ما و پذیرش تفاوت‌ها و تکرهاست.

قرار نیست در گفت‌وگو ما آنچه را دوست داریم از زیان فرزند خود بشنویم و یا او مانند ما ببیند و زندگی کند. اساساً گفت‌وگو برای این

است تا دیگری متفاوت از ما بیندیشد و زیست کند.

شیوه برخورد والدین با فرزند نوجوان خود باید عاری از هرگونه تحکم و تحمیل باشد تا آتش لجاجت نوجوان شعله ور نشود. در این سن حساس، راهبردهای پرهیزی در مواجهه با رفتارهای تضادورزانه بیش از راهبردهای تجویزی مؤثر است. یعنی والدین باید بدانند که در هنگام لجبازی فرزند نوجوان خود از چه اقداماتی خودداری کنند.

برخورد خشونت‌بار با فرزندان لجباز در اغلب موارد نتیجه معکوس به بار می‌آورد و او را مقاوم‌تر و لجوج‌تر می‌کند. بنابراین والدین، قبل از اقدام ناشیانه، باید با مراجعه به روان‌شناس کودک و نوجوان علت زمینه‌ای این رفتار فرزند خود را پیدا کرده و سپس از روش‌هایی که متناسب با ویژگی‌های سنی اوست استفاده کنند. برخی از روش‌ها مانند تشویق رفتارهای مثبت، گفت‌وگوی همدلانه، هم‌پذیری و هم‌شنوی با او می‌تواند رابطه فرزند و والد را لطیف کرده و از شدت لجبازی و مقابله با یکدیگر بکاهد.

از این رو آنچه والدین نباید انجام دهند، بیش از آنچه که باید انجام دهند در کاهش رفتارهای لجوجانه فرزندان نقش دارد. درواقع، اهمیت اینکه والدین چه کارها و چه روش‌ها و چه برخوردهایی نکنند، بسیار مهم‌تر از آن است که چه کارها و چه برخوردهایی باید انجام دهند.

با توجه به پیچیدگی‌ها و چندجانبه بودن ماهیت رشد و تحول روانی و اجتماعی کودک، باید بدانیم که تربیت فرزند چیزی فراتر از به‌کارگیری یک ردیف قاعده و قانون و روش و اصول و فنون کتابی است و حتی فراتر از حفظ نسخه‌ها و فرمول‌ها و ترفندهایی است که در روان‌شناسی برای تغییر رفتار کودک به کار می‌رود. برای تربیت فرزند، برخورداری از منش والا و هنر زیبا لازم است. این خصوصیات آموختنی نیستند، بلکه باید در خود به شکل آمیخته شده داشت. به بیانی دیگر، تربیت فرزند فرایندی بدیع، پویا، زنده، تعاملی و سیال است که در قالب برنامه و سند و منشور

و قواعد از پیش ساخته در نمی‌آید. اساساً امور انسانی، از جمله فرهنگ و اخلاق و ارزش‌ها، تن به قالب‌بندی و صورت‌بندی در شکل اسناد رسمی نمی‌دهند. کسانی که تعلیم و تربیت را سند نویسی می‌کنند، تربیت و فرهنگ را با صنعت و تجارت اشتباه گرفته‌اند. در واقع رابطه مهرورزانه والد و فرزند اموری دستوری نیستند، یعنی عواطف مانند دستکش نیستند که هر وقت بخواهیم دست کنیم و هر زمان نخواستیم دریابوریم، بلکه اموری انفعالی و قلبی هستند که باید از وجود ما زاده شوند. برخی والدین از موهبت عشق‌ورزی به فرزند خود محرومند و این فقدان موجب آسیب‌های تربیتی، از جمله لجبازی و بی‌اعتنایی می‌شود.

هنگامی که فرزند نتواند مهر و محبت والدین را به دست آورد، به‌طور ناخودآگاه سعی می‌کند خشم آن‌ها را نسبت به خود تحریک کند. اغلب پرخاشگری‌ها، تضادورزی‌ها و ناسازگاری‌های کودک، معطوف به این نوع برخوردها است. البته محبت باید به اندازه، به تناسب و به موقع باشد، در غیراین صورت اثر معکوس دارد. محبت ثروت بزرگی است که نباید آن را به حراج گذاشت. محبت کردن والدین به فرزند باید مانند غذا دادن باشد، همان‌طور که زیاد خوردن موجب آسیب می‌شود، کم خوردن بیش از حد هم موجب ضعف و سستی می‌شود و محبت بیش از حد هم او را وازده از محبت می‌کند.

والدین همواره در حال رشد و پرورش فرزندان خود هستند، اما در این هنگام باید از خود سؤال کنند که تا چه اندازه راه و روشی که برای تربیت انتخاب کرده و به کار می‌برند درست است و تا چه اندازه این راه و روش از منظر کودک دیده و درک می‌شود. این خود یک چرخش تمام‌عیار از والدگری به سوی کودک‌مداری است.

هرچند به عنوان والد بسیار شگفت‌انگیز است که بتوانیم مسائل را از دیدگاه فرزند خود ببینیم، این یک فضیلت بزرگ در تربیت فرزند است. زیرا درک دیدگاه کودک به والدین کمک می‌کند که میزان خوب و بد اثرات

رفتار خود را بر فرزندشان پیش‌بینی کنند.

برخی آسیب‌های تربیتی درون خانواده از آنجا آغاز می‌شود که والدین به جای آنکه قابلیت‌های درونی فرزند را با حمایت و مراقبت خود شکوفا کنند، می‌کوشند با سرزنش و تحقیر، اقدام به تحمیل خواسته‌ها و انتظارات خود کنند، بی‌آنکه حد توان و میزان ظرفیت و استعداد او را در نظر بگیرند. انتظار بیش از توان کودک، منجر به سرخوردگی و اضطراب در او می‌شود به طوری که روند رشد طبیعی کودک جای خود را به رشد تصنعی و عاریه‌ای می‌دهد و نتیجه آن ظهور آسیب‌های روانی، اخلاقی و اجتماعی است.

لذا برای حل مشکل رفتاری کودک در نظر گرفتن مراحل زیر ضروری است:

۱. تشخیص مشکل (تشخیص علت از معلول، علائم از منابع)
۲. ارائه راه‌حل‌های مختلف و ممکن بر اساس میزان اثربخشی
۳. بررسی چگونگی تأثیر راه‌حل‌ها با توجه به شرایط
۴. تصمیم‌گیری در مورد بهترین راه‌حل با توجه به سن، جنس، موقعیت و تفاوت‌های فردی
۵. اقدام به عمل (چه کسی، در چه زمانی، با چه روشی و در چه موقعیتی؟)
۶. ارزشیابی و بازخورد سنجی از پیامد اقدام

برای کودکی که لجبازی می‌کند و در پی اصلاح رفتار او هستید، به عنوان نمونه می‌توانید اقدامات زیر را انجام دهید:

۱. سعی کنید در برابر مشکلات رفتاری سطحی، تصادفی و موقت، با اغماض و تساهل برخورد کنید تا خود به خود از بین برود.
۲. زمانی که رابطه کودک با شما صمیمی و راحت و مثبت است، دستورهای ساده و قابل قبولی به او بدهید تا اطاعت و سازگاری با

دستورها را یاد بگیرد.

۳. زمانی که کودک عصبانی و پرخاشگر می شود، با تغییر موقعیت، تغافل و جابه جایی، به او فرصت خروج از این حالت را بدهید.

۴. ضمن توجه به خواسته ها و نیازهای طبیعی و منطقی او، در عین حال در برابر خواسته ها و لجبازی های او هم قاطعانه ایستادگی کنید.^۱

البته باید یادآور شویم که ریشه لجبازی در کودکان مختلف ممکن است متفاوت باشد. محرک آغازین رفتارهای لجبازانه کودک معمولاً با اضطراب، ترس و کمبود اعتماد به نفس همراه است.

یکی از ملاک های تشخیص درست رفتار لجبازانه یا تضادورزانه در کودک این است که بینیم او در چه زمانی، با چه کسانی و در چه مواردی این رفتار را انجام می دهد. اگر این عوامل به خوبی بازشناسی شوند با یک مهندسی معکوس می توان به حذف و کاهش عوامل تشدیدکننده لجبازی دست یافت.

برخی از والدین برای کاهش لجبازی کودکان مبادرت به تنبیهات بدنی می کنند که بسیار زیان بار است و موجب بروز مشکلات عصبی و پرخاشگری بیشتر در کودک می شود.

کودکان طرد شده، به ویژه در خانواده های از هم گسیخته، فاقد حس دوست داشتن و دوست داشته شدن هستند. فقدان این نیاز بنیادی، تعادل و ساختار شخصیت آن ها را از هم می پاشد. آن ها برای جبران طردشدگی خود به شکل ناخود آگاه به مکانیزم های دفاعی ویران کننده مانند لجبازی و عنادورزی روی می آورند. بی اعتنائی مقابله ای، تخریب، خشونت و پرخاشگری و دگرآزاری از عمده ترین واکنش های رفتاری این نوع کودکان است. برخورد سرکوبگرانه با آن ها نه تنها به بهبود وضعیت نمی انجامد،

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به کتاب نکته های فرزندپروری و نیز کتاب نگاهی دیگر به فرزندپروری، تألیف دکتر عبدالعظیم کریمی.

بلکه مشکلات آن‌ها را بیشتر و پیچیده‌تر می‌کند و پل ارتباطی والد و فرزند در این میان فرو می‌ریزد.

عزت نفس در کودکان، کلید رشد شخصیت سالم در آن‌هاست. کاهش عزت نفس و داشتن تصویر منفی از خود، منجر به بروز رفتارهای تضادورزانه می‌شود. نشانه‌های کاهش اعتماد به نفس در کودکان، فقدان تحمل و پذیرش انتقاد، احساس و اماندگی و شکست در مواجهه با مشکلات، احساس عدم کفایت در انجام تکالیف خود، برخورد منفی و خصمانه با دیگران، احساس خودباختگی و افسردگی و عدم توانایی در برقراری ارتباط با همسالان است. بنابراین احترام به شخصیت کودک و پذیرش او، همان‌گونه که هست، زمینه مناسب را برای ایجاد تغییر برای آنچه که باید باشد، فراهم می‌سازد.

کودکان را باید به خاطر وجود «مستقل» خودشان و نه صرفاً برای آنکه از ما اطاعت می‌کنند، دوست بداریم. در این صورت است که حرمت و عزت نفس کودک افزایش می‌یابد و احترام به خود که زیرساز حرمت نفس و تصور مثبت از خود است، شکل می‌گیرد. رفتارهای ما به عنوان والدین، اثر مستقیمی بر نوع برداشت فرزندان از شخصیت خودشان دارد. ما به عنوان والدین، باید نقش خود را صادقانه و صمیمانه ایفا کنیم که احساس نکنند از آن‌ها سوءاستفاده می‌شود. از این طریق است که می‌توانیم روحیه استقلال، صداقت و شرافت را در آن‌ها پرورش دهیم تا به جای لجبازی و بی‌اعتنایی مقابله‌ای، سلامت روانی و رفتاری خود را حفظ کنند. روان‌شناسان کودک معتقدند اطاعت کودک از والدین نباید از روی اجبار، تهدید و یا حتی تطمیع باشد. درواقع دو نوع اطاعت وجود دارد؛ اطاعت مطبوع و اطاعت منفور. باید دید اطاعت فرزندان ما از کدام نوع است. اطاعت منفور، یک سویه و تحکمی است و اطاعت مطبوع دوسویه و تعاملی است؛ یک سویه آن احترام و محبت و سویه دیگر آن اقتدار و قاطعیت است. ترکیب تعدیل‌یافته این دو عامل به‌ظاهر متضاد

می‌تواند نظم و انضباط را جایگزین بی‌نظمی و آشفتگی و «اطاعت مطبوع» را جایگزین «اطاعت منفور» کند.

بر اساس دیدگاه دیوید ریسمن^۱، جامعه‌شناس امریکایی، امروز نوجوانان در سراسر جهان، هم خودمختار و هم دنباله‌رو هستند، یعنی هم از عقل، درک و منطق خودشان پیروی می‌کنند و هم اینکه به تقلید و دنباله‌روی از همسالان و دوستانشان می‌پردازند.

کودکان و نوجوانانی که در روابط بین فردی دچار مشکل می‌شوند و دائماً به رفتارهای لجوجانه و پرخاشگرانه دست می‌زنند، معمولاً به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱. کسانی که به دلیل مشکلات عاطفی والدین مورد بی‌مهری و بدرفتاری قرار می‌گیرند.

۲. کسانی که ناخواسته و ناخودآگاه از طرف والدینشان افرادی طرد شده هستند!

۳. کسانی که از نظر تربیت تولد، فاصله‌های طولانی و نامتعادل با فرزندان دیگر دارند.

۴. کسانی که یا بیش از حد متوقع هستند یا نمی‌توانند با همسالان خود ارتباط سازنده داشته باشند.

از این روست که برخی از این لجبازی‌ها ناشی از نوع شیوه‌های تربیتی والدین است که این واکنش‌ها را تولید کرده است.

قبل از هر چیز والدین باید بدانند که فرزندشان از نظر سنی در چه مرحله‌ای از رشد روانی، اجتماعی و اخلاقی به سر می‌برد تا بر اساس شرایط و ویژگی‌های رشدی کودک خود، اقدام متناسب با آن مرحله را انجام دهند. در اینجا نگاهی کوتاه به مراحل تحول اخلاقی و رفتاری کودک خواهیم داشت تا والدین با آگاهی از این مراحل بتوانند به تناسب

هریک از مراحل رشد فرزند خود، رفتار مناسب و سازنده داشته باشند. ژان پیاژه^۱ (۱۸۹۶-۱۹۸۰) از روان‌شناسان بزرگ کودک اعتقاد دارد که شکل‌گیری رفتار اخلاقی کودک در خلال مراحل متوالی و به‌صورت نظام‌دار تحول می‌یابد. هر مرحله قبلی اگر به‌درستی طی شود، منجر به مرحله بالاتری از رشد اخلاقی می‌شود و همچنین هر یک از این مراحل بستگی به تحول شناختی کودک دارد.

نخستین دوره از رشد اخلاق، «ناپیروی»^۲ نام دارد که طی آن دستورها و مقررات اخلاقی برای کودک قابل درک نیست و قادر به پیروی از آنها هم نیست. او فقط از خواسته‌ها و تمایلات خودش پیروی می‌کند، لذا نباید به این رفتار کودک برچسب لجبازی زد، زیرا او هنوز به درک درست از مقررات اخلاقی نرسیده است.

در این فاصله چون ساخت‌های روانی کودک چندان توسعه نیافته و الگوهای روابط اجتماعی نیز در او تأثیر زیادی نداشته است، کودک از آنچه خود به آن گرایش دارد پیروی می‌کند و در این دوره معمولاً هیچ‌گونه دستور اخلاقی را نمی‌پذیرد. بنابراین کودک دارای حالت «خودمیان‌بینی»^۳ است. خودمیان‌بینی در این دوره به‌صورت کنشی منفی جلوه‌گر می‌شود، اما با نقشی سازنده و مثبت تأمین‌کننده نوعی سازش است. این خودمیان‌بینی عقلی یا اخلاقی راه را بر روابط متقابل که وابسته به هر نوع زندگی اجتماعی و بین‌فردی است می‌بندد.

دومین دوره با عنوان «دیگریروی»^۴ در دل ناپیروی شکل می‌گیرد. مرحله‌ای که کودک به‌طور کورکورانه (نه از روی آگاهی و انتخاب) از بزرگ‌ترها تبعیت می‌کند. کودک در این سن، از همه بزرگ‌ترهایی که دارای مرجعیت نفوذ و قدرت هستند، تبعیت می‌کند، به‌نحوی که ملزم به

1. Jean Piaget
3. Egocentrism

2. Anomy
4. Heretenomy

اطاعت از قدرت و گردن نهادن به تنبیه بزرگسالان است و قوانین و مقررات حالتی مقدس و مطلق به خود می‌گیرند. در این دوره اگر در رفتار کودک لجبازی رخ دهد، ناشی از رفتار نامناسب مرجع قدرت و شخصیت نامطلوب بزرگسال (والدین و یا معلم) است.

این مرحله هم‌زمان با دوره هوش «عملیات منطقی عینی» و مقارن با سنین دوره دبستان است و از مشخصه‌های اصلی این دوره ظهور واقع‌نگری اخلاقی در کودک است. در این مرحله، خوب بون معادل فرمانبردار بودن است و جنبه اساسی این مرحله آن است که او امر بزرگ‌ترها قطعی، مقدس و غیرقابل تغییر و تخلف‌ناپذیر است.^۱ قانون به شکل ظاهری آن اطاعت می‌شود و نه با علم و اطلاع از معنی یا علت آن. به بیانی دیگر اعمال بر اساس نتایج مشهودی که به بار آورده‌اند، قضاوت می‌شوند و نه بر اساس انگیزه‌ای که دارند. نقش «دیگری‌روی» تأمین سازش است. کودک باید نخست این وضع سازش‌یافتگی موقت را برای خود تأمین کند تا در پی آن و بر اساس یک قطع سازش (حدود ۱۱-۱۲ سالگی)، به عنوان نوجوان، تعادل روانی جدید برای خویش بازآفرینی کند.

از خصوصیات عمده این «واقع‌نگری» نادیده گرفتن نیت و انگیزه اعمال است. تمایل کودکان در این مرحله این است که قصد و نیت یک عمل را لحاظ نمی‌کنند و نتیجه آن را در نظر می‌گیرند.

۱. به نمونه‌ای از پاسخ آزمودنی (۵ ساله) به سؤالاتی که پیازه درباره قواعد و قوانین بازی طرح می‌کند، توجه کنیم: این قواعد را از کجا یاد گرفتی؟ وقتی خیلی کوچک بودم برادرم آن را به من یاد داد. پدرم قواعد بازی را به او یاد داده بود. پدرت از کجا یاد گرفته بود؟ پدرم فقط بلد بود. کسی به او یاد نداده بود. به من بگو اول پدر بزرگت به دنیا آمد یا پدرت؟ پدرم قبل از پدر بزرگم به دنیا آمده بود. تیله بازی را چه کسی اختراع کرد؟ پدرم... (قضاوت اخلاقی کودک: ژان پیازه، ص ۵۵).

دوره سوم با «خودپیروی»^۱ آغاز می‌گردد و مقارن است با ظهور مرحله عملیات انتزاعی از تحول شناختی که در آن فرد بر اساس احترام متقابل و انضباط درونی، روابطی را برقرار می‌سازد و قوانین اخلاقی را نه به صورت اموری مطلق و تغییرناپذیر، بلکه به صورت اختیاری و قابل تغییر تلقی می‌کند.

بنابراین، اخلاق «خودپیروی» بر اساس درک متقابل استوار است؛ یعنی فرد این بار آن دسته از دستورات اخلاقی را قبول می‌کند که بین او و سایرین هماهنگ شده باشد؛ به عبارتی بین دنیای درونی و قوانین درونی خود با دنیای بیرونی و قوانین خارجی نوعی کنش و واکنش متقابل برقرار می‌سازد. گسترش ظرفیت درک متقابل در کودک، معادل خودمختاری و خودپیروی اخلاقی است. پیاژه نشان داده است که خودپیروی اخلاقی و مفهوم تقابل هنگامی ظاهر می‌شوند که احترام متقابل به حدی برسد که فرد در خود حس کند باید با دیگران چنان رفتار کند که خود مایل است آنان با وی رفتار کنند.

در این دوره، اطاعت از مرجع قدرت الزامی نیست و تخلف از قوانین تداعی‌کننده تنبیه همیشگی و مطلق نیست. در این دوره کودک نه تنها به اعمال و پیامدهای ظاهری رفتار توجه ندارد، بلکه انگیزه‌ها، نیت‌ها، احساسات و دیدگاه‌های دیگران را نیز در رفتار آنان مورد توجه قرار می‌دهد.

درحقیقت، مرحله خودپیروی مرحله‌ای پیشرفته و نهایی است. چرا که، حس اخلاقی در کودک به تدریج در جهت طبیعی تحول می‌یابد و به شکلی که در بزرگسال وجود دارد پدیدار می‌گردد. این تحول در جهت «اجتماعی شدن»^۲ تدریجی رفتار است. گسترش تقابل در کودک معادل خودپیروی اخلاقی است.

در دوره خودپروی، فرد آزادانه به قبول انضباط تن در می‌دهد یا در پی‌ریزی آن سهیم می‌شود و بدین ترتیب به‌طور ارادی خود را تابع نظام دستورهای اخلاقی متقابل می‌نماید و با فراخواندن دستورها و احکام اخلاقی به استقلال اخلاقی و خودپروی دست می‌یابد.

پیازه در کتاب *قضاوت اخلاقی کودک*^۱ از قول ام. باوف می‌نویسد: «در ابتدا قوانین اخلاقی یک حالت اجباری دارند و هر درخواستی که از یک شخص قابل احترام صادر گردد، نقطه شروع یک قانون الزامی است و کودک خود را تنها موظف به انجام آن‌ها می‌داند، بدون اینکه نظری در تأیید آن‌ها داشته باشد، زیرا کودک هنوز دارای یک قضاوت مستقل نیست تا بر مبنای آن اصول اخلاقی را بپذیرد یا رد کند. به نظر او رفتار "صحیح"، اطاعت کردن از خواسته‌های بزرگ‌ترهاست و رفتار "غلط"، پیروی از خواسته‌های خود است.»

پیازه معتقد است که کودک در ذهن خود بین قوانین اخلاقی و وظایف خویش همانندی ایجاد می‌کند. لذا ارتباط بین والدین و کودکان لزوماً منجر به اطاعت نمی‌شود، بلکه محبت متقابل غیرالزامی وجود دارد که از اول کودک را تحریک می‌کند تا با سخاوت و بخشندگی درمورد خواسته‌های افراد مورد اعتماد خود عمل و یا حتی فداکاری کند.

بدین ترتیب است که کودک خود را موظف به انجام آن قوانین می‌داند؛ یعنی هر عملی که اطاعت نسبت به قانون یا حتی نسبت به فرد بزرگ‌تر را نشان دهد، جدا از نظر خود کودک، درست خواهد بود. در این مرحله، قانون توسط کودک تفسیر نشده و مورد قضاوت قرار نمی‌گیرد، بلکه به‌صورت آماده و پیش‌ساخته از خارج صادر می‌گردد. با رشد سنی که همراه تحول شناختی در کودک صورت می‌گیرد، کودک قوانین اخلاقی را نه به‌خاطر رضایت و یا اجبار بزرگسالان، بلکه بر اثر تشخیص شخصی

خودش و برای تفاهم و همفکری و احترام متقابل می‌پذیرد. نتیجه دیگری که پیازه از بررسی‌های خود می‌گیرد، این است که در سنین پایین‌تر، کودک بیشتر متوجه مسئولیت عینی و جنبه مادی رفتار است؛ یعنی بدون توجه به قصد و انگیزه‌هایی که باعث آن عمل گردیده و فقط بر حسب میزان و اندازه کوچکی و بزرگی ظاهری امر خلاف اخلاق، درباره آن به قضاوت می‌نشیند. با رشد سنی و پدیدآیی ساخت‌های جدید شناختی، توجه به جنبه‌های مادی در هر امر کاهش یافته و کودک متوجه جنبه واقعی شده و خود درباره خوبی و بدی هر چیز قضاوت می‌کند، به نحوی که توجه کامل خود را به دلایل ظاهری امور از دست می‌دهد و متوجه علل و انگیزه‌های اعمال می‌گردد.

درمورد مفهوم «درستی» و «عدالت» در تحول اخلاقی کودک، پیازه معتقد است از حدود پنج تا دوازده سالگی مفهوم درستی و نادرستی در نظر کودک از حالت غیرقابل‌انعطافی که از والدین آموخته بود، خارج می‌شود و به صورتی درمی‌آید که کودک شرایط تخطی از معیارهای اخلاقی را در نظر می‌گیرد و قضاوت خود را بر آن استوار می‌کند. این تحول و انعطاف‌پذیری از تمایز یافتگی خواسته‌های کودک از خواسته‌های دیگران ریشه می‌گیرد که درحقیقت تحول از «خودمیان‌بینی» به «میان‌واگرایی» است.^۱ البته با تأکید بر این نکته که لازمه چنین تحولی تأثیرپذیری از روابط اجتماعی با همسالان و به‌ویژه عامل «تفویض

۱. Decentration یکی از راه‌های غلبه بر خودمیان‌بینی، عمل دوجانبه یا روابط متقابل اجتماعی کودک با دیگری یا دیگران است. وقتی که کودکی با کودک دیگر حرف می‌زند، به این تشخیص نائل می‌آید که راه و دیدگاهی که او نسبت به چیزها دارد، دیدگاهی منحصر به فرد نیست. کودک می‌بیند که افراد دیگر لزوماً با او هم عقیده نیستند. از این رو عمل دوجانبه اجتماعی به کودک کمک می‌کند تا نسبت به کاستی‌های تفکر خود آگاه شود و او را مجبور می‌کند تا نظرهای دیگران را که ممکن است با نظرات خود او در تعارض باشند، مورد ارزیابی و پذیرش قرار دهد. چنین تعارضاتی در افکار کودک یکی از مکانیزم‌های انتقال از «خودمیان‌بینی» به «میان‌واگرایی» است.

اجتماعی^۱ و تعامل با گروه هم سن و سال است، زیرا کودک از چیزی تأثیر می‌پذیرد که متناسب با تراز تحول خویش باشد و همسالان در این رابطه نقشی اساسی در تغییر تراز اخلاقی کودک دارند. لذا پیاز به رابطه با تحول احساس درستی و نادرستی کودک از مفاهیم اخلاقی، آن را به مراحل زیر تقسیم می‌کند:

۱. درستی بر اساس اقتدار والدین (۷ تا ۸ سالگی)

۲. درستی بر اساس برابری نسبی (۸ تا ۱۱ سالگی)

۳. درستی بر اساس عدالت و انصاف (۱۱ سالگی به بعد)

پس آنچه که در تراز اخلاقی کودک رو به تغییر و دگرگونی است، تأثیر ساخت‌های شناختی و نوع استدلال کودک در تفسیر و تعبیر مفاهیمی چون درستی، عدالت، برابری و... است و این مفاهیم گام به گام و مرحله به مرحله تغییر می‌کنند و کودک از دنیایی وارد دنیایی دیگر می‌شود و بر این اساس ارزش‌ها و اصول اخلاقی در سنین اولیه کودکی ناپایدار و بی‌ثبات هستند تا اینکه در سنین بالاتر و در آستانه تفکر انتزاعی و دستیابی به وجدان اخلاقی که بر پایه درون‌سازی ارزش‌ها و درک خودمختارانه شکل می‌گیرد، مفاهیم اخلاقی دارای ثبات و استحکام بیشتری می‌شوند.

اگر با فرزندان خود به گونه‌ای برخورد کنیم که آن‌ها خود را دوست داشته باشند، به خود احترام بگذارند، خود را باور کنند و قدر و منزلت خود را بشناسند، می‌توانیم به روش‌هایی که اعمال کرده‌ایم، اعتماد کنیم؛ زیرا معمولاً کودکانی که تصویر مثبتی از خود دارند، میل به خشونت در آن‌ها کمتر است و نگاه آن‌ها به زندگی معنی‌دارتر و شیرین‌تر است. آن‌ها از بی‌تفاوتی، افسردگی، اضطراب و بسیاری دیگر از اختلالات و مشکلات روانی و عاطفی به دور خواهند بود.

تجربه نشان داده است که چه بسا کاربرد یک روش تربیتی برای یک کودک از جانب «مادر» مؤثر می‌افتد، اما همان روش برای همان کودک توسط «پدر» کارساز نیست؛ چه بسا یک روش تربیتی برای اصلاح و تغییر رفتار کودک در «مدرسه» بسیار اثربخش باشد، اما کاربرد همان روش در «خانه» بی‌اثر است. چه بسا یک روش تربیتی برای امروز کودک جواب دهد و همان روش فردا نتیجهٔ عکس داشته باشد. چه بسا یک روش تربیتی در یک موقعیت عاطفی اثرگذار باشد و همان روش در موقعیت دیگر بی‌اثر باشد. این تجربیات نشان می‌دهد که روش‌های تربیتی در تعامل چندین عامل متغیر و سیال (زمان، مکان، موقعیت، افراد، زمینه‌ها، حالات و...) اثرات متفاوتی در پی دارند.

همهٔ این تفاوت‌ها و تناقض‌ها در نشان دادن این راز ناگشوده است که تربیت فرزند فرایندی سیال، تعاملی، پویا و پیش‌بینی‌ناپذیر است که نمی‌توان آن را در قالب سلیقه‌ها و برنامه‌های خودساخته محدود و محصور کرد.

واگذاری تدریجی کارهای موردعلاقه به فرزندان، مهم کردن آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های خانواده و احترام گذاشتن به آرا و نظرشان، هرچند ناپخته و پیش‌پاافتاده، می‌تواند زمینه‌های استقلال و اعتمادبه‌نفس و مدیریت خودگردان را در زندگی آیندهٔ فرزندان تقویت کند. مدیریت و تحمل بردبارانهٔ شرایط سخت، برای یک کودک بسیار سازنده و رشددهنده است، مشروط بر آنکه والدین، به‌موقع، این مهارت را در موقعیت‌های طبیعی زندگی به او آموزش داده باشند.

کودک در تعامل با همسالان قواعد زندگی را بهتر یاد می‌گیرد. او در بازی‌های گروهی باید تابع قواعد برد و باخت یا شکست و موفقیت باشد، لذا بسیاری از رفتارهای نابهنجار کودک، ازجمله لجبازی و خودخواهی او در تعامل با همسالان بهبود می‌یابد.

گروه همسالان، به‌ویژه از دورهٔ دبستان به بعد، یکی از مؤثرترین و

پایدارترین منابع نقش‌های اخلاقی کودک هستند. کودکان در گروه همسالان، به لحاظ موقعیت طبیعی و خودانگیخته‌ای^۱ که برقرار می‌گردد، از نظر تبادلات ارزشی و مباحث بین‌فردی،^۲ در غنی‌ترین و عمیق‌ترین شرایط تعاملی قرار می‌گیرند. مطالعات «سی هوشتاین» اشاره دارد که از نظر قضاوت اخلاقی، کودکان طبقه متوسط از کودکان مشابه در طبقه پایین پیشرفته‌ترند، اما کودکان هر دو طبقه مراحل مشابهی را طی می‌کنند. از آنجا که محیط‌های اجتماعی و گروه همسالان در این اجتماعات، به لحاظ فرهنگی و ارزشی، دارای ساختارهای متفاوتی هستند، نحوه اثرگذاری این گروه‌ها در تغییر تراز اخلاقی افراد متفاوت خواهد بود. اساساً هریک از مراحل اخلاقی طریقه‌ای تازه از رفتار ساختی‌شناسی را در رفتار (پذیرش نقش) و در موقعیت‌های همسالان فراهم می‌آورد که برای تأثیر آن، فرد نه تنها باید اصل همدلی و هم‌حسی متقابل را در نظر بگیرد، بلکه باید اثرات عمل بر دیگران را نیز تجربه کند و این اصول را بر مبنای عدالت، تبادل، تساوی و انصاف قرار دهد.

کودکان در تمام مراحل، ارزش‌های اساسی گروه همسالان خود را درک می‌کنند و قادرند بر نقش‌های اشخاص دیگر تأکید ورزند و همان نقش‌ها را همسان‌سازی کنند. وحدت روانی و هم‌حسی و عدالت در نقش‌پذیری اخلاقی به «تجربه اخلاقی»^۳ کمک می‌کند.^۴

درواقع، مباحث جاری اخلاقی در گروه‌های همسالان و ایجاد تعارض‌ها منجر به حل نقش‌های متعارض می‌گردد و در نتیجه منتهی به اصل عدالت می‌شود. وجود تعارض اخلاقی در میان گروه همسالان، تعارضی است بین حقوق رقابت‌آمیز افراد گروه که ظرفیت فرد در پذیرش یک نقش فعال را تعیین می‌کند.

1. Spontaneous

2. Inter Personal

3. Moral experience

۴. ر.ک: کتاب مراحل شکل‌گیری اخلاق در کودک، دکتر عبدالعظیم کریمی، انتشارات عابد.

یکی از اقدامات والدین در مواجهه با رفتار لجبازانه کودک این است که با او گفت‌وگو کنند. برای مثال وقتی در برابر این سؤال قرار می‌گیرد: «با مشاهده این رفتار چه احساسی پیدا می‌کنی؟» به او فرصت می‌دهیم که رفتارش را بازبایی و ارزیابی کند و از نو آن را ببیند. او با طرح این سؤال، اولاً موقعیت خود را با یک خطای رفتاری مورد سؤال قرار می‌دهد؛ ثانیاً انتظارات خود و دیگران را در طرح این سؤال در نظر می‌گیرد؛ ثالثاً اولیاء و مربیان نیز با شنیدن پاسخ کودک، با برداشت طبیعی او از مسئله‌ای که اتفاق افتاده است، آشنا می‌شوند. شاید در ذهن کودک اساساً هیچ‌گونه برداشتی که ما از این حرکت غلط رفتاری داریم، نباشد یا شاید تصور نکند که کار بدی انجام داده است. لذا ما با طرح این‌گونه سؤالات، بهانه‌ای برای تصورات خود به خودی و طبیعی کودک از رفتاری که انجام داده است، به دست می‌آوریم.

اغلب والدین در مواجهه با رفتار کودکان دچار افراط و تفریط در روش تشویق و تنبیه هستند. در گذشته تنبیه روش غالب بود و امروزه روش تشویق. حال آنکه حد اعتدال این است که هریک از روش‌ها باید در جای خود و به اندازه مناسب که منجر به اثر معکوس نشود، به کار رود. پدر یا مادری که دائماً فرزند خود را مورد تحسین و تمجید قرار می‌دهد، ناخواسته این پیام را به او منتقل می‌کند که او به نهایت توانایی خود رسیده است، در مقابل، والدینی که گاهی اوقات با نگاه انتقادی، اما گرم و صمیمی، به فرزند خود می‌نگرند این پیام را به او منتقل می‌کنند که او می‌تواند عملکرد خود را بسیار بهتر از آنچه که هست، بهبود ببخشد.

والدین هنگامی که چیزی تازه به کودک خود یاد می‌دهند، باید به او یادآور شوند که هرگونه یادگیری جدید ممکن است با شکست و موفقیت همراه باشد و نباید از شکست و ناکامی هراسی به خود راه دهد، بلکه گاهی تجربه خطا و شکست، بهترین درس برای رشد و پیشرفت آدمی است و این جبران‌ها و عبرت‌ها سرمایه رشد و تعالی اوست. والدینی که

امکان و فرصت تجربه شکست و ناکامی به فرزندان خود نمی‌دهند، فرزندانی ترسو، کم‌توان و خودباخته بار می‌آورند که از مواجهه با هر موقعیت جدیدی هراسناک و مضطرب می‌شوند. این کودکان در آینده افرادی بسیار محافظه‌کار و کم‌شهامت خواهند شد که قادر به خطر کردن‌های سازنده در زندگی خود نیستند.

البته آموختن از خطا و تجربه به‌تنهایی کافی نیست. از آن مهم‌تر فهم و بینش امیدوارانه‌ای است که به دنبال آن نصیب کودک می‌شود تا با هر شکستی، صاحب بینشی گران‌بها شود که در هیچ کتاب درسی یافت نمی‌شود. چنین کودکانی به‌دلیل ظرفیت سازگاری قوی، مصونیت بیشتری در مقابل آسیب‌های روانی اجتماعی خواهند داشت و نگاهشان به آنچه پیش می‌آید از همان آغاز مثبت و سازنده خواهد بود.

تأکید دائمی در این نوشتار، بر چگونگی مواجهه با آسیب‌ها و مشکلات ناشی از شکست و ناکامی، به این دلیل است که شوربختانه، تنوع و فراوانی معضلات در خانواده‌های ازهم‌گسیخته و در معرض آسیب‌های روانی و عاطفی، قابل‌ملاحظه است و لازم است که والد یا والدین این خانواده‌ها با شیوه‌های کنار آمدن و مقابله با این نوع مشکلات آشنا شوند و به‌جای سرزنش خود و فرزندان، از آنچه پیش آمده است به نفع رشد خود و فرزندانشان استفاده کنند. این به معنای ترویج مثبت‌اندیشی‌های توهمی که امروزه در روان‌شناسی‌های مثبت‌نگر رواج یافته نیست. درواقع منظور ما از پذیرش مشکلات گریزناپذیر، نه مثبت‌اندیشی است و نه منفی‌اندیشی، بلکه واقع‌اندیشی به قصد واقع‌بینی و دوری جستن از بدبینی و خودبینی است تا افراد بتوانند خود را فراتر از محدودیت‌های جبری توسعه دهند.

پس برای موفقیت فرزندان باید شرایط دشوار خود را دست‌مایه رشد و توسعه وجودی خود و آن‌ها کنیم. آنگاه پس از عبور موفق از این بحران‌ها، اگر گامی به عقب برداریم، به‌وضوح خواهیم دید که آنچه از آن

می‌گریختیم دقیقاً همان چیزی بود که باید برای سعادت خود انتخاب می‌کردیم، زیرا همین امور ناگوار و تلخ موجب تحرک و قوت بیشتر ما شده است و ما را سخت‌کوش‌تر و استوارتر کرده است. این دستاورد بزرگ فقط به سبب نوع نگاه ما به حوادث بوده است که با بردباری و درایت از این فرصت‌های پرتنش و خطرزا به نفع رشد خود و فرزندانمان استفاده بهینه و بیشینه کرده‌ایم.

باید بدانیم که همه ما انسان‌ها به‌طور فطری خواهان کمال و تعالی هستیم. ما هیچ راهی جز به‌کارگیری «راهبرد ایمان» برای مواجهه با این جهان بلاخیز نداریم تا به مصونیت و امنیت پایدار برسیم. راهبرد ایمانی در مواجهه با بحران‌های زندگی یک رویکرد وجودشناختی است که فراتر از درمانگری‌های روان‌شناختی و روان‌پزشکی رایج است. زیرا اختلالات و نابسامانی‌های روانی را نباید به‌امر روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی تقلیل داد.^۱

با بررسی مشکلات رفتاری فرزندان مشخص می‌شود که اغلب مشکلات ریشه در بحران‌های عاطفی و نقص در رابطه والد و فرزند دارد و فقط در پناه عشق و درک متقابل والدین است که فرزند به امنیت و آرامش دست می‌یابد. اقتدار و توانمندی والدین، به اعمال قدرت و زور در برابر لجبازی فرزندان نیست، بلکه به معنای توزیع قدرت و ایجاد اعتماد بین خود و فرزندان است تا آن‌ها از قدرت والدین، نیرو گرفته و توانمندی خود را در اداره امور خود و محیط اطراف فزونی بخشند. فرزندان دارای والدین مقتدر، در خصوصیات چون استقلال رأی و تعهد حس مسئولیت در همه امور فردی و اجتماعی رتبه‌های بالا را به خود اختصاص می‌دهند. این کودکان واقع‌گرا، با کفایت و خشنود توصیف

۱. برای مطالعه بیشتر در شیوه‌های مواجهه با حوادث غیرمترقبه، بنگرید به کتاب مواجهه با بحران‌های دوران پسا کرونا، تألیف دکتر عبدالعظیم کریمی، انتشارات قدیانی، ۱۴۰۱.

شده‌اند. فرزندان که والدین خود را مقتدر (نه مستبد) ارزیابی می‌کنند، از اتکاء به خود، خویشن‌داری و خودنظارتی بالا برخوردارند. افزون بر آن دامنه امید و تحمل آن‌ها هنگام مواجهه با نامایمات نیز دیرپا و بلند است.

نکته تناقض‌آمیز در فرزندپروری این است که هر قدر بیشتر دغدغه کنترل کردن کودک خود را داشته باشیم، خودکنترلی و خودنظارتی او کمتر می‌شود و هر قدر بیشتر او را تنبیه و تشویق بیرونی کنیم، شوق و خوف او را از درون کمتر می‌کنیم، اما این آخر ماجرای تناقض‌آلود نیست؛ گاهی دلسوزی و حمایت‌های بیش از حد والدین نتیجه معکوس به خود می‌گیرد، زیرا در برخی موارد هر قدر فرزند خود را بیشتر یاری کنیم، خودیاری‌اش کمتر می‌شود؛ هر قدر بیشتر او را مواظبت کنیم، خودنظارتی‌اش کمتر می‌شود و هر قدر بیشتر او را کنترل کنیم، خودمدیریتی او ضعیف‌تر می‌شود و هر قدر بیشتر او را بستاییم، اعتماد به نفس او کمتر می‌شود. این وارونه‌کاری در تربیت فرزند گرچه به نام محبت و حمایت رخ می‌دهد، اما چون بدون مشارکت و فاعلیت فرزند انجام می‌گیرد، عین بی‌رحمی و شقاوت است.

در هنگام مواجهه با رفتار لجوجانه فرزند، به همان اندازه که نصیحت به موقع سازنده است، نصیحت بی‌موقع می‌تواند ویرانگر و واپس‌زننده باشد. همان‌گونه که مداخله و حمایت به موقع کارساز است، حمایت و مداخله بی‌موقع مخرب و تباہ‌کننده است. تشخیص این موقعیت‌های دوگانه، کاری حکیمانه است. همان‌گونه که آب دادن به یک گلدان، اندازه و تناسب و تعادل خاصی را می‌طلبد و هرگونه زیاده‌روی در آب دادن موجب پوسیدگی گل و دیررسی آن و کم‌آبی هم باعث پژمردگی آن می‌شود، نصیحت و اندرز نیز باید متناسب با ظرفیت ذهنی، سن و آمادگی عاطفی فرزند باشد.

کتاب حاضر به‌رغم حجم اندک آن به‌خوبی ابعاد مختلف لجبازی

کودکان و علل ظهور آن را همراه با راهکارهای مؤثر و عملی برای اولیاء و مربیان و نیز مشاوران و روان‌شناسان کودک ترسیم کرده است که می‌تواند راهنمای کاملی برای والدین دارای فرزند لجباز باشد.

این کتاب که با زبانی ساده و روان به قلم جناب آقای وحید توکل صدیقی به فارسی برگردانده شده، یک الگوی تمام‌عیار از رابطه والد و فرزند با جزئیات کامل را پیش روی والدین قرار می‌دهد تا با اصول روان‌شناختی و درک واقع‌بینانه از جهان کودک خود بتوانند بدون تنش‌های آسیب‌زا، با موفقیت از پس مشکلات رفتاری فرزند خود برآیند.

دکتر عبدالعظیم کریمی

پاییز ۱۴۰۳

«تنها کسی که با او می‌جنگید خودتان و لجبازی با درگیر شدن با
شرایط جدید است.»

جان کراکاور^۱

www.ketab.ir

مقدمه

آموزش یک کودک لجباز ممکن است تجربه‌ای چالش‌برانگیز و خسته‌کننده برای والدین باشد. تبدیل یک کودک لجباز به کودکی شنوا و تابع قوانین دشوار است. همچنین هنگامی که کودک به شکل طبیعی نسبت به تغییر یا قدرت مافوق خود مقاومت نشان می‌دهد، امر فرزندپروری برای والدین پرتنش خواهد بود. با این حال، با استراتژی‌ها و رویکردهای مناسب می‌توان سربلندی‌های کودک لجباز را مدیریت کرد و روحیه همکاری را در آن‌ها پرورش داد. در این کتاب، ما استراتژی‌های متفاوتی را که والدین می‌توانند در پرورش کودک لجباز خود از آن‌ها استفاده کنند، کشف می‌کنیم. این استراتژی‌ها شامل تعیین انتظارات شفاف، استفاده از تقویت مثبت، تعیین حدود مرزها و تعیین پیامد برای رفتار نامناسب است. با درک علل ریشه‌ای روحیه لجبازی و استفاده از شیوه فرزندپروری استوار و حمایتی، والدین به کودکان خود کمک می‌کنند تا بیاموزند که گوش دهند، از قوانین پیروی کنند و تصمیم‌های خوب بگیرند.

به کتاب ما با عنوان «کلیدهای مقابله با لجبازی در کودکان و نوجوانان خوش‌آمدید. پرورش کودک لجباز شاید تجربه‌ای پردردسر و خسته‌کننده باشد، چراکه وقتی کودکی به صورت طبیعی نسبت به تغییر و قدرت مافوق خود مقاومت نشان می‌دهد، تشویق او به گوش کردن و پیروی از

قوانین دشوار است. با این حال، با استفاده از استراتژی‌ها و رویکردهای مناسب، مدیریت مؤثر سرپیچی‌های کودکان لجباز و تشویق آن‌ها به همکاری امکان‌پذیر است. در این کتاب، ما به استراتژی‌های مختلفی که می‌توان از آن‌ها در آموزش مؤثر کودک لجباز استفاده کرد، خواهیم پرداخت. این استراتژی‌ها شامل تعیین حدود مرزهای شفاف، استفاده از تقویت مثبت و تعیین پیامدها برای رفتار نامناسب است. با درک علل ریشه‌ای لجبازی و به کارگیری یک روش فرزندپروری استوار و حمایتی، والدین کودکان لجباز به آن‌ها کمک می‌کنند یاد بگیرند که گوش دهند، از قوانین پیروی کنند و تصمیم‌های درست بگیرند.

چه شما والد، معلم یا مراقب یک کودک لجباز باشید، امیدواریم این کتاب بتواند اطلاعات مفیدی در اختیار شما قرار دهد و استراتژی‌هایی را برایتان فراهم کند که با استفاده از آن‌ها لجبازی را به شکلی مؤثر مدیریت کنید و روحیه همکاری را در کودک خود پرورش دهید.